

اظهارات جدید سید محمد خاتمی درباره حجاب زنان

موضوع حجاب اجباری و عدم تمکین به آن از سوی بخشی از جامعه یکی از مسائل پیش روی کشور است که به ویژه اخیراً نگرانی‌ها و التهاب‌هایی را در پی داشته است. این مسأله و مسائل مشابه آن نمی‌تواند در سطح نگرش‌ها و راهبردها و راهکارهایی که ناکارآمدی خود را نشان داده‌اند باقی بماند.

به گزارش سایت خبری پرسون، سید محمد خاتمی نوشت: «مسأله حجاب، واقعیت‌ها و راهکارها» عنوان ارزیابی و جمع‌بندی جمعی از حقوقدانان، جامعه‌شناسان و حوزویان است که با مقدمه سیدمحمد خاتمی منتشر شده است.

حجاب اگرچه نقطه آغاز اعتراضات سال ۱۴۰۱ ایران بود اما مسأله‌ای است ریشه‌یابی آن نشان از قدمت این موضوع و شکاف میان حکومت و جامعه و به بیانی دیگر تأخر در شیوه‌های حکمرانی نسبت به تحولات اجتماعی را نمایان می‌کند.

این پژوهش در فاز شناخت، پیشینه این مسأله را واکاوی نموده، در فاز تبیین نظرات کارشناسان فقهی، حقوقی و جامعه‌شناختی را بررسی نموده و در نهایت مسأله حجاب را از منظر تجربه زیسته زنان بررسی نموده است.

سیدمحمد خاتمی در مقدمه‌ای که بر این پژوهش نوشته تصریح کرده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

فارغ از اینکه چه نظری به حکومت از حیث معنی، هدف و حوزه اختیارات و وظائف آن از جمله نسبت آن با دین داشته باشیم، می‌توان در باب ملاک‌هایی که حکمرانی را خوب یا بد می‌کند به توافق رسید. با این ملاک که حکمرانی نسبت به سرنوشت جامعه، شناخت و تأمین نیازهای آن، تقویت بنیه اقتصادی و فرهنگی جامعه بهبود بخشیدن به شرائط زیست و حفظ و افزایش سرمایه اجتماعی چه وضع و نقشی دارد، و نیز اینکه توان شناخت درست مسائل و تدبیر لازم برای جلوگیری از تبدیل آنها به بحرانها را دارد یا نه؟ با این ملاک از جمله می‌توان درباره جمهوری اسلامی به داوری نشست.

امر حجاب زنان دست کم در این زمان مسأله ایست که نحوه برخورد رسمی با آن در تبدیل مسأله به بحران نقش داشته و دارد.

موضوع حجاب اجباری و عدم تمکین به آن از سوی بخشی از جامعه یکی از مسائل پیش روی کشور است که به ویژه اخیراً نگرانی‌ها و التهاب‌هایی را در پی داشته است. این مسأله و مسائل مشابه آن نمی‌تواند در سطح نگرش‌ها و راهبردها و راهکارهایی که ناکارآمدی خود را نشان داده‌اند باقی بماند.

سخن بر سر این نیست که حجاب بر اساس آموزه‌های دینی و سنت امری واجب است و فرد متدین باید آن را رعایت کند، بلکه سخن بر سر آنست که آیا اجباری کردن آن از سوی حکومت اولاً معقول و نتیجه بخش است؟ ثانیاً با توجه به همه جهات و با توجه به اینکه چه بسا در سایه آن بسیاری از ارزش‌ها که از اهمیت بیشتری برخوردار است لطمه می‌بیند و نیز آسیبی که به منافع جمعی می‌زند بخصوص با شیوه‌ها و برخوردهای ناروا، جایز است؟

ما امروز با جامعه‌ای متکثر و متنوع و متفاوت با گذشته رو به رو هستیم که باید به درستی آن را بشناسیم و برای چالش‌ها و مسائل و تنگنایهای برآمده از این تحول گسترده و غیر قابل انکار واقع‌بینانه و افق‌گشاینده در جستجوی راهکار باشیم.

درست‌ترین و موثرترین راه، مدد گرفتن از نخبگان دلسوز و مجموعه‌های علمی و تخصصی جامعه بجای اتخاذ رویکردهای تنگ‌نظرانه و اتخاذ روش‌های براندازانه و خودبراندازانه و رفتارهای مخرب است.

به این منظور از جمعی از نخبگان و صاحب‌نظران در حوزه‌های علوم اجتماعی، حقوق و محققان حوزوی درخواست کردم که در پی اعتراض‌های پائیز گذشته به رعایت اجباری حجاب که نمودی از بحرانی فراگیرتر در روابط حکومت و جامعه است به هم‌اندیشی و چاره‌جویی بپردازند.

افزون بر این از جمعی از عالمان دین و محققان برجسته حوزه خواستم که در متن حاصل گفت و گو به لحاظ اتقان آن و حتی نسبتش با موازین رایج دینی نظر بدهند، که نظرات بسیار ارزنده‌ای را ابراز داشتند و انتشار مبسوط آن می‌تواند برای جامعه ما چه پای‌بندان به موازین دینی و چه دیگر هم‌وطنان بالاخص برای حکومتی که رفتار خود را منتسب به دین می‌داند مغتنم باشد.

گفت و گوهای ما (این جمع) ناظر به مبانی و چارچوبهای علمی و راهگشا و اصلاح‌گرانه بوده است و بیش از هر چیز از منظر فهم امر واقع اجتماعی و نیل به حل مسأله تنظیم شده است.

باوری که در بخش‌های مختلف آن مورد تاکید قرار گرفته است، واقعیت داشتن کثرت و تنوع علائق و منافع و سلیقه‌ها در جامعه ایران است نه ایستادن در این سو یا آن سوی سیاستهای هویتی و منازعاتی که این نوع سیاستها بر می‌انگیزد.

باورها و رفتارهای دینی که با صورت‌ها و شکل‌های متنوع در تجربه زیسته متدینان جامعه ایران امروز بروز و ظهور می‌یابد، بخشی از واقعیت انکارناپذیر جامعه ما است؛ آنچه مناقشه برانگیز است بهره‌گیری از اجبار حکومتی در پوشاندن لباسی تنگ بر پیکر واقعیت اجتماعی متکثر است.

گونه‌های شکاف‌های نسلی، طبقاتی، مذهبی، قومی، جنسیتی و سلیقه‌ای که در هیچ گفتمان یکدست‌کننده نمی‌گنجد وجود دارد. اتکاء به ابزار اجبار قانونی و انواع روش‌هایی که یکدستی را در عرصه عمومی تضمین کند به گواهی آزمودن پیاپی آزموده‌ها موفقیتی نداشته است بلکه به اعتراض، حرکت‌ها و رفتارهای معطوف به مخالفت نمادین در سطح گسترده انجامیده است.

اعتراض به اجباری بودن حجاب شرعی نمودی از امری بنیادی‌تر در رابطه حکومت/ دولت و جامعه در ساحت‌های متفاوت زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است.

ورود به مسأله حجاب اجباری گامی است برای گشودن باب گفت و گو در باب بنیادهای نظم اجتماعی، و مشروعیت سیاسی.

اگر دولت در معنای عام آن متولی نفع جمعی و تسهیل‌کننده نیل به کامروایی مشترک همه یا لاقل اکثریت شهروندان تصور نشود یا اگر سیاست‌های دولت در نظر اکثریت جامعه به برخورداری و قدرتمند شدن اقلیتی از جمعیت تصور شود درحالی‌که نسبت گروه‌های کم برخوردار و فقیر (نسبی و مطلق) در جامعه، در دوره‌ای نسبتاً طولانی افزایش یافته است، کل قرارداد اجتماعی و سیاست‌های دولت و حکومت به موضوع اعتراض تبدیل می‌شود.

مضمون اصلی متن حاصل از گفت و گو (که خلاصه‌ی راهبردی آن نیز آمده است) پرداختن به این سطح از سیاست و سیاست‌گذاری و سیاست‌ورزی از مجرای کندوکاو و در مسأله اجبار بر رعایت حجاب شرعی است که در ذیل متن حاضر بصورت مشخص راهکارهای حل مسأله تحت عنوان نتیجه آمده است.

می‌توان (و باید) شیوه گفت و گوی علمی و افق‌گشا و مدد گرفتن از نخبگان و کارشناسان دلسوز را در باب مسائل دیگری که کشورمان با آن روبرو است، پیش گرفت. به امید آنکه صاحب‌نظران و سرآمدان سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در این مسیر گام پیش نهند و با جامعه سخن بگویند. باشد که در این فرایند بحران و پیچیدگیها و تنگنایهای که همه طبقات و بخش‌های جامعه را تحت فشار قرار داده است با تلاش جمعی و اقدام ملی مهار و رفع یا از شدت آن کاسته شود.

سید محمد خاتمی

خلاصه ارزیابی و جمع بندی جمعی از حقوقدانان، جامعه‌شناسان و حوزویان درباره:

مسأله حجاب، واقعیتها و راهکارها

به نام خدا

شناخت مساله:

موضوع حجاب زنان، تنها مسأله امروز و دیروز ایران نیست، اما یکی از مسایل مهم کنونی کشور است که در اعتراضات سال ۱۴۰۱ خود را نشان داد و گفت و گو و بحث عمومی در خصوص آن شکل گرفته است. در سایر زمینه‌ها چون اقتصاد، سیاست خارجی، و... مشکلات مشابهی وجود دارد که آبخور اصلی همه آنها یکی است: کشور با یک بحران فراگیر مواجه است. یکی از علل اصلی و ریشه‌ای این بحران بر هم خوردن توازن بین تحولات عمیق و گسترده در جامعه و جمود و انسداد شیوه‌های حکمرانی است. حکومت به دنبال تحقق اهداف و آرزوهایی است که کثیری از جامعه یا آنها را نمی‌خواهند و یا در اولویت آنها نیستند. نتیجه آنکه ریشه بحران در ایجاد شکاف میان حکومت و جامعه و تأخر شیوه‌های حکمرانی نسبت به تحولات اجتماعی است. پس باید شیوه‌های حکمرانی اصلاح و متناسب با تغییرات اجتماعی فرهنگی باشد. مساله حجاب نیز یکی از مهمترین نموده‌های این شکاف فزاینده است.

یکم) حجاب در چشم‌انداز شرعی

اگرچه اصل وجوب حجاب صرف نظر از حدود و شمول و حتی فلسفه آن حکمی مورد اتفاق بین فقها و فرق مختلف اسلامی است، ولی اکنون پرسش اصلی این است که آیا حکومت از نظر شرعی ملزم و یا مجاز به اجباری کردن حجاب است یا خیر؟ حاکمیتی که در پی بسط و گسترش ارزش‌ها و فضیلت‌ها باشد، در چهارچوبی معقول و موثر مروج آن خواهد بود. اما پیگیری این امر، با موازین مهم اسلامی و عقلانی دیگری هم ملازم است که حکومت نمی‌تواند از آنها صرف نظر کند. ایفای نقش حکومت در موضوع حجاب هم محدود به «احتمال عقلانی تأثیر» اقداماتش و هم منوط به «احتمال تأثیر عقلانی» آن است.

قاعده مهم در اینجا آن است که باید مثل هر بحث و حکم فقهی دیگر به مسأله تزامم آن با احکام دیگر پرداخت و در نظر گرفت که اگر اجرای آن به هر جهت با واجبات و یا وظایف مشخص تر حاکمیتی تزامم پیدا کند و یا باعث تحقق محرمات دینی و پی آمدهای سوء اجتماعی شود، صورت مسأله تغییر پیدا می‌کند. پرهیز از آنچه خواسته و ناخواسته در مسأله حجاب اجباری موجب دین‌گریزی و مایه نفرت و دوری بخش‌هایی از جامعه از اسلام و احکام آن می‌شود و برخی از فقها در برابر آن قاعده «حرمت تنفیر» را مطرح می‌کنند، موضوع مهم امروز ماست. ترویج حجاب اجباری با این قاعده تزامم دارد. همچنین تأکید بی اندازه بر حجاب و رها کردن دیگر ضرورت‌ها، مسئولیت‌ها، فضیلت‌ها و خیرها یا چشم‌پوشی عامدانه از آنها هم تردید برانگیز و هم ناکارآمد است. ضمن آنکه پیگیری خیر و فضیلت اگر متکی بر ابزار زور و اجبار باشد یا سر از دورویی و نفاق در می‌آورد و یا مقاومت و گریز.

دوم) حجاب در چشم‌انداز حقوقی

شرط ممکن شدن تحقق قانون و حاکمیت قانون، وجود نوعی توافق میان جامعه و حکومت بر سر سودمند بودن قانون برای همه طرف‌ها (نیروهای اجتماعی، گروه‌های بزرگ جمعیت و نیز اقلیت‌ها) و پذیرش اکثریت جامعه و پایبندی دولت به رعایت آن است؛ توسل به قانون‌گذاری در مورد اموری که اجماع گسترده اجتماعی پشتوانه آن نیست، هم حاکمیت قانون را تضعیف می‌کند و هم قانون‌گذار را در ذهنیت عمومی جامعه به ابزار تحمیل میل و اراده اقلیت فرو می‌کاهد.

از حیث حقوق کیفری، جرم‌انگاری فعل یا ترک فعل مبتنی بر تأمین و حفظ نظم عمومی و ناشی از ضرورت‌های حیات جمعی در یک جامعه است.. نظم عمومی خود مفهومی شناور در زمان و مکان بوده و از یک دوره تاریخی به دوره تاریخی دیگر و از یک جامعه به جامعه دیگر می‌تواند متغیر باشد. اصولاً منبع و منشاء تعیین باید و نبایدهای حاکم یا حقوق جزا، ارزش‌های مورد پذیرش اکثریت جامعه است؛ ارزش‌هایی که ممکن است در گذر زمان دستخوش تغییر گردند. در نتیجه، نمی‌توان جرمی را تعریف کرد که رفتار بخش بزرگی از شهروندان مشمول آن شود. حجاب شرعی در حال حاضر و یا حتی مدت‌هاست که مشمول این قاعده شده است. باید توجه داشت که اساساً همه آنچه که اخلاقاً (اخلاق عرفی و یا اخلاق دینی) ممکن است قابل سرزنش و یا از نظر فقهی حرام باشد را نه باید و نه می‌توان مورد جرم‌انگاری قرار داد. نمونه آن غیبت یا دروغ‌گویی است که گناه کبیره است، ولی دروغ بجز یک استثنا در حقوق کیفری جرم‌انگاری نشده است.

در منطق حقوق بشر، مبتنی بر حقوق طبیعی و کرامت انسانی، اصل بر حقوق و آزادی‌ها بوده و پیش‌بینی هرگونه محدودیت‌های حقوقی و آزادی‌ها امری استثنایی است و باید براساس، ضرورت‌های حیات جمعی، به نحو مضیق و جزیی و مصرح در قانونی که به نحو دموکراتیک (یعنی با پشتیبانی اکثریت شهروندان و رعایت حقوق اقلیت) توسط پارلمان منتخب واقعی مردم باشد؛ این در حالی است که چنین شرایطی در خصوص وضع قانون حجاب اجباری در ایران دیده نمی‌شود.

فارغ از آن؛ مطابق قانون موجود حدود و ثغور حجاب شرعی، پوشاندن تمام بدن به استثنای صورت و دست‌ها برای زنان است؛ ولی در عمل و رویه موجود پوشش بسیاری از زنان و دختران که مغایر با این چارچوب بوده از سوی حکومت تحمل می‌شده است. این نادیده گرفتن، به نوعی به مثابه منتفی شدن حقوقی الزام به رعایت مفهوم و حدود حجاب شرعی و در مقابل پذیرش حجاب عرفی است؛ امری که خود با چالش‌های زیادی به ویژه در تشخیص کفایت یا عدم کفایت آن از سوی مأموران مربوطه مواجه می‌گردد، رخداد بازداشت و جان باختن خانم مهسا امینی و نحوه برخورد مأموران با این رخداد، خود نمونه‌ای از عوارض سلطه این سلیقه‌ها است. بنابراین فعلاً مسأله جامعه الزام زنان به رعایت حجاب شرعی نیست که قانون آن متروک و سالبه به انتفای موضوع شده و حکومت هم عملاً و نظراً این را پذیرفته است. اکنون بحث در باره اندازه خروج از این حدود است که طبعاً امری شرعی محسوب نمی‌شود بلکه موضوعی مرتبط با نظم اجتماعی است و این حدود از خلال گفتگوی آزاد میان شهروندان به دست می‌آید.

سوم) مسأله حجاب در چشم انداز جامعه شناختی

از حیث قرارداد اجتماعی شکل گرفته پس از انقلاب، براساس اعلان رهبران انقلاب، قرار نبود حجاب شرعی زنان امری اجباری و قانونی باشد؛ به علاوه، براساس متن قانون اساسی، اصل سوم دولت را موظف به «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی براساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی» می‌کند و معمولاً طرفداران مداخله حکومت در الزام به رعایت حجاب به این اصل استناد می‌کنند. در اینکه امر پوشش شرعی زنان بتواند مصداق مظاهر و فساد باشد جای بحث جدی است و پیش‌تر از جنبه شرعی و حقوقی تناقضات آن مطرح شد.

اما از منظر قرارداد اجتماعی، اصل سوم قانون اساسی، بخشی از یک قرارداد اجتماعی بود که در ابتدای انقلاب حدود و ثغور و کیفیت روابط دولت و جامعه را مشخص کرد و مورد پذیرش اکثریت مردم بود. آن قرارداد اجزای دیگری هم داشت که اهم آن حاکمیت قانون و برابری حقوقی شهروندان، عدالت اجتماعی و آزادی و کرامت انسان، رشد معنویت و اخلاق و برخورداری از حق مشارکت در تعیین سرنوشت و اولویت منافع عمومی بر منافع و امتیازات گروه‌های خاص برخوردار از قدرت بود.

اینها اهداف عمده‌ای بود که وظایف دولت را مشخص می‌کرد. در آن زمان اکثریت مردم به تحقق این اصول باور داشتند و چشم‌انداز پیش روی خود و فرزندان شان را امیدوارکننده می‌دیدند.

اما امروز که اکثریت قابل ملاحظه‌ای در جامعه از سویی آن اهداف را تحقق نیافته می‌بیند و دولت را وسیله‌ای کارآمد برای تحقق آن اهداف نمی‌داند، و از سوی دیگر در معرض تغییر نگرشی و ارزشی پر دامنه‌ای قرار گرفته است، این قسمت از آن قرارداد اجتماعی و یا استمرار آن با پرسش‌های جدیدی رو به رو شده است، لذا بخش قابل توجهی از زنان و نیز مردان، به تحمیل حجاب اجباری اعتراض می‌کنند، و موافق جرم‌انگاری آن نیستند و آن را منحصر به حوزه اخلاقیات می‌دانند. از این رو، ایران امروز نیازمند یک قرارداد اجتماعی است که روابط دولت و جامعه را براساس رضایت متقابل دولت و جامعه و برابری حقوقی شهروندان و ترسیم چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای از آینده تنظیم کند. مضمون اصلی چنین قراردادی نفی نابرابری‌ها و تبعیض‌های موجود جنسیتی در کنار انواع تبعیض‌های طبقاتی، عقیدتی و فکری، قومیتی و... در عرصه‌های مختلف و از میان بردن دسترسی‌های ترجیحی برای اقشار خاص و فساد اقتصادی و اداری ملازم با آن است.

چهارم) مسأله حجاب و تجربه زیسته زنان

از همان ابتدای پیروزی انقلاب در کنار برخی رخدادهای مهم به سود حضور اجتماعی زنان برخی از حقوق آنان نیز به چالش کشیده شد. از جمله قضاوت زنان، حضور زنان در ارتش، حقوق خانواده، دیه، قصاص قاتل زنان و سن مسئولیت کیفری دختران، از این جمله هستند. علی‌رغم انجام بعضی اصلاحات قانونی در برخی ادوار قانون‌گذاری مجلس شورای اسلامی در حوزه حقوق زنان، اما همچنان «تبعیضات قانونی» که خود نوعی از خشونت علیه زنان شناخته می‌شود، تا کنون ادامه داشته است. این وضعیت با تغییرات نسلی و ارزشی و نگرشی در جامعه و ارتقای جایگاه و نقش حقیقی زنان در حوزه‌های مختلف، موجب پیدایش و رشد شکاف میان وضعیت واقعی زنان با جایگاه حقوقی آنان شده است که چون از روش‌های گفتگو و انتخابات راه بجایی نبرده‌اند، بعضاً مسیرهای دیگر از جمله نافرمانی مدنی را پیش پای خود گشوده‌اند.

پنجم) نتیجه‌گیری

مهمترین دلایل و گزاره‌ها در ضرورت اصلاح رویکردها در مسأله حجاب از این قرار است:

۱) گسترش ارزش‌ها و فرهنگ در درجه اول بر عهده شخصیت‌ها و نهادهای مدنی مقبول جامعه است، نه دارندگان مشاغل و مسئولیت‌های حکومتی؛ مسأله حجاب نیز از این قاعده مستثنی نیست. فرهنگ‌سازی دولتی و حاکمیتی امری شکست خورده است. چه شاهدی بهتر از تجربه ایران. بدتر اینکه حاکمیت حتی اگر فرهنگ‌سازی را نیز به تبلیغات محیطی و سطحی تقلیل می‌دهد حجاب شرعی با توسل به قانون اجراپذیر نمی‌شود.

۲) یکی از دغدغه‌های رسمی این است که اگر در برابر حجاب سر یا بی‌حجابی متعارف کوتاه بیایند یک منکر و ناهنجاری ادامه خواهد یافت و به این موضوع ختم نمی‌شود. این دغدغه را نمی‌توان نادیده گرفت، اما راه‌حل آن اصرار بر حجاب اجباری نیست. اتفاقاً ایستادگی در برابر خواسته‌ای متعارف، موجب می‌شود که طرف مقابل فراتر از آن را نشانه رود. راه‌حل گفت و گوی عمومی است که مرزها و خطوط قرمز عرفی و اجتماعی را همین نوع گفت و گوهایی آزاد و تعاملات متعارف اجتماعی مردم تعیین کنند.

۳) مشکل اصلی در مسأله حجاب این است که این امر برای حکومت تبدیل به امر هویتی و نمادین شده است، در حالی که نزد بسیاری از شهروندان و جامعه لزوماً چنین نیست. عدم رعایت حجاب برای بسیاری از زنان یک سبک زندگی است و چه بسا بسیاری از آنان باورمند به اسلام و بجاآورنده عبادات و مناسک اسلامی نیز باشند. پس در این چارچوب که یک طرف ماجرا آن را هویتی و سیاسی کند، مسأله به تقابل خواهد رسید و این نه به نفع جامعه است و نه به نفع حکومت و مردم.

۴) همان طور که در سخنان رهبران انقلاب و مسئولان عالی‌رتبه در این چهل و چهار سال بارها گفته شده است، معیار اصلی برای بقای حکومت رأی و خواست مردم است، و حکومتی که بخواهد مستظهر به مردم باشد، نمی‌تواند بدون توجه به رأی و نظر مردم قانون‌گذاری کند.

در خصوص اینکه گرایش افکار عمومی نسبت به الزام قانونی حجاب چیست، شواهد فراوانی وجود دارد. با وجود این اگر تصمیم‌گیرندگان اصلی در باره آن تردید دارند، می‌توان با انجام پیمایش‌های معتبر آن را دریافت و با رجوع به اطلاعات و دیدگاه‌های کارشناسانه در خصوص اصلاح قانون و تغییر رویه‌ها و رویکردها نسبت به مسایل زنان و سایر مسایل و مشکلات جامعه اقدام به موقع به عمل آورد. در غیر این صورت پایه‌های مردمی حکومت روز به روز فرسوده‌تر می‌شود و شکاف مردم و حاکمیت به نقطه‌های بحرانی می‌رسد که هزینه‌هایش برای جامعه ایران قابل پیش‌بینی نیست.

در عین حال، در موضوعات دیگری که شناخت گرایش افکار عمومی و اجماع کارشناسی با چنین روش‌هایی ممکن نباشد یا شکاف اجتماعی در باره آنها زیاد باشد، توسل به رفراندوم‌های معتبر برای دریافت نظر اکثریت مردم و عمل براساس آن، رویه خردمندانه و متعارفی است که در قانون اساسی هم پیش‌بینی شده و هر حکومتی که بنیادهای مردم‌سالارانه و مصالح بلندمدت جامعه و حکومت برایش اهمیت داشته باشد، گریزی جز توسل به آن به هنگام ضرورت ندارد.

بنابراین، راهکار پیشنهادی ما به همه نیروها و جریان‌ها اعم از حکومت یا منتقدان آن در وهله اول درک اصل تحولات جدید جامعه و ابعاد آن است و در وهله بعد بازنگری در سیاست‌ها و راهبردهای ناموفق در حوزه‌ی حجاب و اصلاح آنها بر پایه آن فلسفه حقوقی است که منجر به وفاق اجتماعی و منع مواجهه گروه‌های گوناگون با یکدیگر شود. ما می‌توانیم با فهم درست مبانی دینی و رعایت لوازم جمهوری و التزام به حقوق و اخلاق و عرف اجتماعی، در کنار یکدیگر به صورت صلح‌آمیز زندگی کنیم. کافی است که تفاوت‌ها و حقوق اساسی یکدیگر را به رسمیت بشناسیم.

مسأله حجاب، واقعیت‌ها و راهکارها

(ارزیابی و جمع‌بندی جمعی از حقوق‌دانان، جامعه‌شناسان و حوزویان)

به نام خدا

شناخت مساله:

موضوع حجاب زنان، تنها مسأله امروز و دیروز ایران نیست، اما یکی از مسایل مهم کنونی کشور است که در اعتراضات سال ۱۴۰۱ خود را نشان داد و گفت و گو و بحث عمومی در خصوص آن شکل گرفته است. مسأله حجاب به خود حجاب محدود نمی‌شود بلکه نمودی از وضع بحرانی جامعه ما است. در سایر زمینه‌ها چون اقتصاد، معیشت مردم، سیاست خارجی، سیاست‌های داخلی، آموزش، آموزش عالی، فرهنگ، هنر و ... مشکلات مشابهی وجود دارد که آب‌شخور اصلی همه آنها یکی است: کشور با یک بحران فراگیر مواجه است که ظرفیت‌های اقتصادی، انسانی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی، اعتقادی و سیاسی آن مستمراً در حال کاهش است. یکی از علل اصلی و ریشه‌ای این بحران بر هم خوردن توازن بین تحولات عمیق و گسترده در جامعه و جمود و انسداد شیوه‌های حکمرانی است. جامعه دگرگونی‌های عمیقی را از سرگذرانده است که بسیاری از کارشناسان رشته‌های گوناگون در باره آن سخن گفته‌اند ولی شیوه‌های اداره جامعه نه تنها با چنین تحولاتی خود را سازگار و همراه نمی‌کند بلکه در رویکردی عجیب، میل به بازگشت به اشتباهات گذشته دارد.

مسأله حجاب یکی از مهم‌ترین نمودهای این شکاف فزاینده است. تحولاتی در دهه‌های اخیر روی داده است، و برخی از موانع موجود را از سر راه مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان برداشته است. بالا رفتن سطح سواد و آموزش، افزایش تعداد فارغ‌التحصیلان زن در دانشگاه‌ها، مشارکت فزاینده در بازار کار به رغم همه موانع، افزایش سطح آگاهی جمعی و ارتباطات زنان، حضور و مشارکت فعال در شبکه‌های مجازی و رسانه‌های نوین، گسترش تشکلهای مدنی و سازمان‌های غیردولتی همه و همه موجب پیدایش و توسعه نقش‌های جدید و شکل‌گیری هویت متفاوت با گذشته شده و ساختارها و نهادهای مختلف اجتماعی را در معرض تغییرات عمیق قرار داده است.

برای مثال، زنان به دلیل این تحولات نقش‌های گذشته را در قالب خانواده سنتی مردسالار دیگر نمی‌پذیرند و هر گاه سیاست‌های رسمی و یا تمایلات بخش سنتی جامعه بخواهند نهاد خانواده را بر مبنای ارزش‌های به جا مانده از گذشته تقویت کنند و یا توسعه دهند، با مقاومت زنان مواجه می‌شوند. علائم این نوع واکنش را می‌توان در افزایش طلاق، گرایش اندک به فرزندآوری، افزایش تجرد، و حتی مهاجرت در داخل یا به خارج از کشور مشاهده کرد.

نمونه‌های گوناگون این درجاماندگی نظری و عملی از تحولات پر دامنه جامعه در عرصه‌های مختلف قانون گذاری، سیاست، فرهنگ و اقتصاد و... دیده می‌شود؛ موضوع زنان و مسأله حجاب یکی از نمودهای مهم و ملموس این فاصله است. فاصله‌ای که میان حکومت و جامعه به وجود آمده و رو به رشد است. این فاصله را می‌توان خیلی ساده بیان کرد: حکومت به دنبال تحقق اهداف و آرزوهایی است که کثیری از جامعه یا آنها را نمی‌خواهند (و مطالبات و خواسته‌های متفاوتی با آنها دارند) و یا در اولویت آنها نیستند (و هزینه نیل به آنها را زیاد و نامعقول می‌دانند). در واقع نهادهای حکومتی به سبب دنبال کردن خواسته‌هایی متفاوت، با روند تحولات اجتماعی در وضعیت تقابل با جامعه قرار گرفته‌اند و می‌خواهند سیاست‌هایی را تحمیل کنند که بسیاری از مردم نمی‌پذیرند. فاصله میان رویکرد حکومت و وضع جامعه را بهتر از هر جایی می‌توان در سیاست‌ها و برنامه‌های صدا و سیما دید.

در این وضعیت، نهادهای رسمی آموزشی، رسانه‌های دولتی و دستگاه‌های فرهنگی، تبلیغ‌کننده ارزش‌ها و هنجارهایی شده‌اند که اکثریت جامعه یا آنها را قبول نمی‌کنند یا با آنها همخوانی کافی ندارند. به این اعتبار اگر گفته شود این نهادها از کارایی افتاده‌اند، سخن اغراق‌آمیزی نخواهد بود. گواه درستی این سخن آن است که در موضوع حجاب که یک امر فرهنگی و اجتماعی است، حضور نیروهای انتظامی و اتکاء به اجبار با جرم انگاری و افزایش مجازات بیش از پیش شده و در عمل مسأله به یک امر سیاسی و امنیتی تبدیل گردیده است. این شیوه ی برخورد را باید آغاز یک پایان دانست؛ پایان نگاه نرم‌افزاری به امور اجتماعی و آغاز مدیریت تغییرات فرهنگی با تکیه بر سخت‌افزارهای دولتی و رسمی، و این یعنی ورود به فرایند تشدید بحران.

راه‌حل بحران را باید در شناخت ریشه بحران جست و جو کرد. ریشه بحران در شکاف میان حکومت و جامعه و به بیانی دیگر در تأخر شیوه‌های حکمرانی نسبت به تحولات اجتماعی است، پس باید شیوه‌های حکمرانی اصلاح و متناسب با تغییرات اجتماعی فرهنگی باشد. در این وضعیت نیروهای سیاسی و اجتماعی باید و می‌توانند با تبیین درست مسأله و به کارگیری ظرفیت‌های نهادی و آگاهی بخش در این جهت بر اصلاح نگرش‌ها در جامعه و شیوه‌های حکمرانی تأثیر بگذارند. البته در این فرایند راه حل فوری و کوتاه‌مدتی وجود ندارد و هر نوع کوتاه‌نگری به افزایش امید آبی و یأس بعد از آن خواهد انجامید.

در موضوع حجاب از همان زمان که رضا شاه در سال ۱۳۱۴ مقررات مربوط به اجبار در پوشش زنان را وضع کرد، تقابل میان جامعه و حکومت آغاز شد و در فرایند مدرنیزاسیون محمدرضا شاه، از دهه چهل به بعد و همراه با رشد رویه استبدادی در حکومت، همه امور از جمله همین زمینه پوشش زنان را به نحو فزاینده‌ای در بر گرفت.

نتیجه آن شد که جامعه ایران در برابر سیاست‌های رسمی مرتبط با حجاب گرایش آشکاری به ارزش‌های اسلامی و سنتی از خود بروز داد، به طوری که از سال‌های اولیه دهه ۱۳۵۰، ورود دختران محجبه با مقنعه و چادر به دانشگاه، فضای عمومی دانشگاه را به عنوان مهم‌ترین سنگر مدرنیته تحت تأثیر قرار داد و حتی شماری از دانشجویان سیاسی غیر مذهبی نیز از حجاب به عنوان نمادی در مبارزه با حکومت استفاده می‌کردند.

به این ترتیب، حجاب از امری دینی فراتر رفت و به موضوعی هویتی و مبارزاتی تبدیل شد، پدیده‌ای که نماد مقاومت در برابر سیاست‌های رسمی استبدادی و سلطه فرهنگی غرب به شمار آمد. این فرایند که با اوج‌گیری جنبش انقلابی در اواسط دهه ۱۳۵۰ شتاب گرفت، حجاب بیش از پیش گسترش یافت، به گونه‌ای که بسیاری از دختران و زنان بدون حجاب در سال‌های آغازین این جنبش حجاب اختیار کردند.

با پیروزی انقلاب آن سوی مسأله حجاب خود را نشان داد. برخلاف وعده‌های داده شده، حجاب به عرصه رقابت و تقابل سیاسی وارد شد، و این بار زنان مخالف حجاب نسبت به اجباری شدن آن معترض بودند. با وجود این، الزام به پوشش مو و بدن برای همه زنان در قالب قانون حجاب اجباری در فضای عمومی از اوایل دهه شصت رسمیت یافت. از آنجا که اکثریت جامعه ایران در آن دوران براساس هنجارهای سنتی و دینی یا به دلایل سیاسی، نسبت به این الزام حساسیت نداشتند، اجرای قانون علی‌رغم مخالفت‌ها با مانع جدی روبرو نبود.

با گذشت زمان و به اعتبار تحولاتی که در فضای اجتماعی و فرهنگی ایران، به خصوص در حوزه‌ی زنان و میان نسل‌های جدید ایجاد شد، موارد نقض این قانون نیز افزایش می‌یافت. به همین علت نهادهای حاکمیتی برای مقابله با زنان ناقض ماده قانونی حجاب، از شیوه‌های دیگری که در قانون نیامده بود استفاده کردند که راه اندازی گشت ارشاد چشمگیرترین اقدام در این مرحله بود؛ اقدامی که هم مقاومت‌هایی را در جامعه به خصوص در میان زنان و دختران ایجاد کرد و هم موجب بروز صحنه‌های آزاردهنده‌ای از اعمال خشونت علیه زنان شد، جان باختن تأثرآور خانم مهسا امینی در شهریور ۱۴۰۱ از نمونه‌های اخیر آن بود که احساسات عمومی را برانگیخت و اعتراضات گسترده‌ای را در سراسر کشور به دنبال داشت.

پس از آن بود که حرکتی پردامنه در نقض عملی و کامل حجاب سر، آغاز شد و در این روند مشاهدات و مطالعات نیز نشان داد که اکثریت جامعه حساسیت قبلی را نسبت به رعایت حجاب و به ویژه الزامی بودن آن از دست داده و خواهان اختیاری بودن آن شده‌اند، در این وضعیت جدید حتی

تلقی موجود از حجاب به ویژه چادر از نظر برخی زنان مترادف با حمایت از کلیت وضع موجود سیاسی و قبول محدودیت آزادی بحق دیگران قلمداد شده است. نتیجه آنکه امروز استفاده از چادر و به طور کلی رعایت حجاب به نحو مشهودی کمتر شده است، در حالی که به نظر می‌رسد جریان غالب در حکومت بدون توجه به این واقعیت‌ها و تجربه‌های تلخ همچنان در صدد است که با اتخاذ تصمیم‌های سختگیرانه‌تر و تصویب قانون و مقررات جدیدی اجبار در پوشش زنان را وارد مرحله جدیدی کند.

از این رو لازم است با نگاهی اجمالی، ابعاد و پیامدهای این مسأله حادّ اجتماعی، با رویکردی عمل‌گرایانه توصیف و تبیین شود. متن پیش رو با این رویکرد و تأکید بر چهار زمینه‌ی شرعی، حقوقی، جامعه‌شناختی و تجربه زیسته زنان در سیاست‌گذاری‌ها تدوین شده و در نهایت با تلفیق و ترکیب آنها جمع بندی کارشناسانه ای را در زمینه های راهبردی و کاربردی عرضه داشته است:

یکم) حجاب در چشم‌انداز شرعی

گرچه اصل وجوب حجاب صرف نظر از حدود و شمول و حتی فلسفه آن حکمی مورد اتفاق بین فقها و فرق مختلف اسلامی است، ولی اکنون پرسش اصلی این است که آیا حکومت از نظر شرعی ملزم و یا مجاز به اجباری کردن حجاب است یا خیر؟ اگر بلی، تزامنی عملی آن با سایر مبانی و قواعد و ارزش‌های اسلامی چگونه قابل جمع است؟ در هر حال گستره و حدّ این مداخله چگونه است؟ از آنجا که حجاب فارغ از جزئیات و حدود و شمول آن، در آموزه‌های دینی و در سنت مورد تأکید است، پس حاکمیتی که در پی بسط و گسترش ارزش‌ها و فضیلت باشد، در چهارچوبی معقول و موثر مروج آن خواهد بود. اما پیگیری این امر، با موازین مهم اسلامی و عقلانی دیگری هم ملازم است که حکومت نمی‌تواند از آنها صرف نظر کند.

در اینجا به واقع مسأله در زمینه‌ی اصل وجوب حجاب و حدود آن نیست، مسأله این است که آیا حکومت در هر شرایطی و با هرگونه پی‌آمدهایی حق و یا وظیفه دارد در مقابل عدم رعایت حجاب از قوه قهریه و اجبار استفاده کند یا خیر؟ ایفای نقش حکومت در موضوع حجاب هم محدود به «احتمال عقلانی تأثیر» اقداماتش و هم منوط به «احتمال تأثیر عقلانی» آن است. به این اعتبار چه از منظر مفهومی «نهی از منکر» و چه از زاویه «وظایف حکومت و حکمرانی به نام دین» به مسأله مداخله حکومت در اجبار به حجاب پرداخته شود، قاعده مهم در اینجا آن است که باید مثل هر بحث و حکم فقهی دیگر به مسأله تزامنی آن با احکام دیگر پرداخت و در نظر گرفت که اگر اجرای آن به هر جهت با واجبات و یا وظایف مشخص تر حاکمیتی تزامنی پیدا کند و یا باعث تحقق محرمات دینی و پی‌آمدهای سوء اجتماعی شود، صورت مسأله تغییر پیدا می‌کند.

علاوه بر این، باید توجه داشت که اصل جمهوریت و حق حاکمیت مردم در حکمرانی با هر خوانشی از دین نمی‌توان نقض کرد و قوانین و مقرراتی را در تقابل با آن وضع نمود. بنا به این دو ضرورت در مسأله حجاب اجباری توجه به موارد ذیل از منظر شرعی می‌تواند مفید باشد:

حاکمیت به ویژه وقتی به نام دین متصفّ است باید الزام به حجاب را متأخر بر انجام وظایف و تعهدات خود نسبت به بهبود وضعیت زندگی مردم از هر حیث بداند. توقع اطاعت جامعه در جایی که حاکمیت به تعهدات ضروری خود در تحقق عدالت و احترام به حقوق و آزادی‌های مشروع شهروندان، در پیشبرد و توسعه و گسترش رفاه عمومی، در دفاع از حق حاکمیت مردم بر تعیین سرنوشت، در شفافیت و پاسخگویی نهادهای حاکمیتی و در توجه به کرامت انسان و منزلت زنان به درستی عمل نکرده، توقعی غیر واقعی است.

در واقع تأکید بی‌اندازه بر حجاب و رها کردن دیگر ضرورت‌ها، مسئولیت‌ها، فضیلت‌ها و خیرها یا چشم‌پوشی عامدانه از آنها هم تردید برانگیز و هم ناکارآمد است.

هرچند امر حجاب یک حکم دینی است که فقیهان درباره‌ی آن و قلمرو وجوب آن اظهار نظر کرده و می‌کنند ولی شیوه‌ی اجرای آن از سوی حکومت موضوعی فقهی نیست و باید صاحب نظران حقوق و علوم اجتماعی به تناسب اقتضائات فرهنگی و اجتماعی در باب آن نظر دهند. ارزش اخلاقی و دینی در رفتارها در بسیاری از موارد از گوهر انتخاب آزاد برمی‌آید، لذا در امر حجاب نیز قاعده متکی بر به رسمیت شناختن قدرت انتخاب شهروندان، آموزش موثر و اقناع آزادانه است، نه تحمیل. پیگیری خیر و فضیلت اگر متکی بر ابزار زور و اجبار باشد یا سر از دورویی و نفاق در می‌آورد و یا مقاومت و گریز.

قانون برای ساختن یک جامعه اخلاقی ظرفیت‌های محدودی دارد. نمی‌توان به اجبار در حجاب وجه قانونی داد و در توسعه خیر و فضیلت با ابزار جرم انگاری و مجازات بر دوش قانون باری فراتر از حدود آن گذاشت.

ترویج خیر و فضیلت در هر حال مشمول اصل کارآمدی ابزارها و اثربخشی روندهاست. پس از گذشت چهار دهه از وضع حجاب نسبتاً اجباری باید به ارزیابی نتایج آن و آسیب‌های فراوانی پرداخت که برخی اقدامات و رفتارهای حاکمیتی به چهره دین و اصل دینداری وارد کرده است. پرهیز از آنچه خواسته و ناخواسته در مسأله حجاب اجباری موجب دین‌گریزی و مایه نفرت و دوری بخش‌هایی از جامعه از اسلام و احکام آن می‌شود و برخی از فقها در برابر آن قاعده "حرمت تنفیر" را مطرح می‌کنند، موضوع مهم امروز ماست. ترویج حجاب اجباری با این قاعده تزامنی دارد.

برابر موازین مسلم اسلامی، امر گسترش حجاب مثل ترویج هر معروف دیگری نباید با پی‌آمدهای نامناسب اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیز همراه باشد. تقویت حس لجابت و مخالفت و مقاومت فرهنگی و سیاسی، به هم زدن تعادل و همزیستی اجتماعیمیان شهروندان، کاهش سرمایه اجتماعی و افزایش ناامیدی و بی‌اعتمادی اجتماعی، افزودن میل به ترک وطن و مهاجرت سرمایه‌های انسانی، ایجاد حس ناامنی و اضطراب در میان زنان و دختران و خانواده‌های آنان و تشدید خشونت و فساد از جمله عوارض سوء اصرار بر حجاب اجباری است.

وظایف و مسئولیت‌های حاکمیت در مسأله حجاب مشروط به قدرت و امکان و توانایی است. حکومت نمی‌تواند و نباید در این مسأله بیش از قدرت خود و ظرفیت جامعه سراغ الزام و تقنین برود، باید به تحولات جامعه، تغییر موضوعات و اولویت‌ها و تفاوت خواسته‌های مردم با گذشته و تنوع و

تکثر آنها توجه داشت.

در توسعه خیر و فضیلت نمی‌توان نقش موثر گروه‌های مرجع و جامعه مدنی را نادیده انگاشت و صرفاً بر نهادهای حاکمیتی تأکید کرد. ضرورت انجام کار موثر و عقلانی در حوزه حجاب ایجاب می‌کند که گروه‌های مشروع و مقبول در جامعه و نهادهای مدنی که به طور طبیعی تعادل بخش‌اند و ناهنجاری‌ها را در عرصه عمومی به نحو موثر کنترل نمایند، دیده شود. تأکید بیش از اندازه و انحصاری بر ابزارهای حاکمیتی موجب شده است که این قبل نهادها اکنون به حاشیه رفته یا حذف شده‌اند. نقش دولت‌ها و ساختارهای قدرت در ترویج ارزش‌ها، نقشی حاشیه‌ای و مکمل است و نه نقش‌های مستقیم و مبنایی.

دستگاه‌ها و نهادهای حاکمیتی که در ترویج فرهنگ حجاب و عفاف دخالت داده می‌شوند باید صلاحیت و شایستگی لازم را برای انجام این امر پیچیده و ظریف داشته باشند. واگذاری امر حجاب که اساساً مقوله‌ای فرهنگی و اجتماعی است به نهادهای نظامی و انتظامی و امنیتی مغایر با این ضرورت است و منجر به پیدایش وضع نامطلوبی می‌شود که امروز شاهد آن هستیم.

عدم رعایت اصل تناسب میان جرم و جزا و اتخاذ شیوه‌های قضایی مثل تشدید مجازات برای تهدید دیگران و توسل به برخی شیوه‌های ناپسند در مجازات تکمیلی موجب تضعیف بنیان‌ها و حدود حجاب در جامعه شده است و می‌شود.

دوم) حجاب در چشم انداز حقوقی

(الف) سیر حقوقی موضوع حجاب

اجبار در کشف حجاب مبتنی بر فرمان سال ۱۳۱۴ رضا شاه، تنها در خصوص نوع حجاب (چادر و...) و در برخی محل‌ها (اماکن دولتی) آغاز شد که در ۱۷ دی همان سال با برگزاری جشن فارغ‌التحصیلی دانشسرای مقدماتی و حضور دختران بی حجاب رسماً اعمال گردید.

البته، پیش از آن، مجلس شورای ملی و هیأت وزیران، در سال ۱۳۰۷ قانون «متحدالشکل شدن البسه اتباع ایرانی در داخله مملکت» را در چهار ماده و هشت تبصره، به تصویب رسانده بودند. نظام‌نامه مربوط به قانون اتحاد شکل البسه، نیز در جلسه ۳ بهمن ۱۳۰۷ هیأت وزیران تدوین شده بود. هم‌چنین بخشنامه‌های مختلف دولتی برای هماهنگ ساختن و اتحاد شکل البسه مردان یا زنان صادر گردیده بود. پس از تبعید رضا شاه و در سال ۱۳۲۳ قانون و به تبع آن مقررات مزبور لغو شد و این وضعیت تا زمان انقلاب ادامه یافت. طی این دوره تا سال ۱۳۵۷ هرچند که سیاست‌های فرهنگی و تبلیغی در جهت کشف حجاب بود، اما هیچگاه بی‌حجابی تبدیل به الزام قانونی نشد. پس از فراز و نشیب‌های اوایل انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و برخی مقاومت‌ها، از سال ۱۳۶۲ ممنوعیت نداشتن حجاب (شرعی) به نحو مطلق در اماکن عمومی و ادارات و موسسات دولتی و معابر عمومی بر همه شهروندان در قانون مجازات اسلامی پیش‌بینی گردید و در ۱۸ مرداد ۱۳۶۲ در تبصره ماده ۱۰۲ بی‌حجابی جرم‌انگاری و برای زنان فاقد حجاب ۷۴ ضربه شلاق تعزیری در نظر گرفته شد. ۱۳ سال بعد در قانون مجازات اسلامی مصوب دوم خرداد ۱۳۷۵ مجازات شلاق حذف و مجازات حبس و جزای نقدی جایگزین آن گردید. در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ این تبصره عیناً مانند سال ۱۳۷۵ به عنوان تبصره ماده ۶۳۸ تکرار شده و مبلغ جزای نقدی در اصلاحیه سال ۱۳۹۹ (از ۲ میلیون ریال تا ۱۰ میلیون ریال جزای نقدی افزایش یافت).

علاوه بر قانون یاد شده، مطابق ماده ۴ قانون نحوه رسیدگی به تخلفات و مجازات فروشندگان لباس‌هایی که استفاده از آنها در ملاء عام خلاف شرع است و یا عفت عمومی را جریحه‌دار می‌کند و نیز کسانی که در انتظار عمومی وضع پوشیدن لباس و آرایش آنان خلاف شرع و یا موجب ترویج فساد و یا هتک عفت عمومی باشد، توقیف می‌شوند و خارج از نوبت در دادگاه صالح محاکمه و حسب مورد به یکی از مجازات‌های مقرر محکوم می‌گردند.

شورای عالی انقلاب فرهنگی هم مصوبات متعددی در باره حجاب (بیش‌تر با محتوی تبلیغی و ترویجی و تعیین وظایفی برای دستگاه‌های اجرایی) داشته است. هم‌چنین در ماده ۱۶ قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر، یکی از وظایف ستاد امر به معروف، پیگیری مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در ارتباط با تکالیف ستاد در خصوص راهکارهای اجرایی فرهنگ عفاف و حجاب در نظر گرفته شده است. علاوه بر این موارد، شورای فرهنگ عمومی (از زیر مجموعه‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی) در مصوبه دی ماه ۱۳۸۴ خود، از یک سو، مصوبات متعددی ناظر به تشویق و ترویج فرهنگ حجاب و عفاف در کشور داشته و از سوی دیگر در مورد سیاست‌گذاری، وضع قوانین و مقررات وظایفی را برای دستگاه‌های اداری-اجرایی، شهرداری‌ها، نیروی انتظامی، نهادهای عمومی خاص (مانند صدا و سیما، ستاد امر به معروف و...) و حتی برخلاف شأن و جایگاه اصولی خود برای مجلس شورای اسلامی بر شمرده است.

ب- نقد حقوقی

وضعیت حقوقی حجاب از چند حیث قابل تحلیل و نقد است که پیش از آن به کلیتی در باره کارآمدی حقوق در تنظیم رفتار اجتماعی اشاره می‌شود.

قانون فقط یک متن نیست. شرط ممکن شدن تحقق قانون و حاکمیت قانون، وجود نوعی توافق میان جامعه و حکومت بر سر سودمند بودن قانون برای همه طرف‌ها (نیروهای اجتماعی، گروه‌های بزرگ جمعیت و نیز اقلیت‌ها) است. پیش شرط متحقق شدن قانون پذیرش اکثریت جامعه و پایبندی دولت به رعایت آن است؛ به ویژه در امور کیفری این اکثریت باید قاطع باشد. این تعهد امری بین‌الادھانی و محصول باور به آن است که، قانون تأمین‌کننده حقوق قاطبه مردم و بصورت واضح و دقیق فراهم کننده زمینه نظم عادلانه است.

این تعهد و وفاق بین‌الادھانی لزوماً در اصول مکتوب قانون نیست. امری است که به تجربه زیسته مردم و تصور آنان از مقاصد و اعمال دولت ربط دارد. به همین دلیل است که در دنیای امروز برخی کشورها حتی قانون اساسی مکتوب ندارند ولی حاکمیت قانون به نحو موثری در کشورشان در جریان است. در مقابل چه بسا کشورهایی هستند که قوانین اساسی بسیار مترقیانه‌ای دارند که هرگز جزئی از آنها هم اجرا نشده است. توسل به قانون‌گذاری در مورد اموری که اجماع گسترده اجتماعی پشتوانه آن نیست، هم حاکمیت قانون را تضعیف می‌کند و هم قانون‌گذار را در ذهنیت عمومی جامعه به ابزار تحمیل میل و اراده اقلیت فرو می‌کاهد. پیش از قانون، شکل‌گیری قرارداد اجتماعی‌ای که کثرت واقعی اجتماعی و برابری حقوق شهروندان را مبنا

قرار دهد و دولت را به وسیله‌ای برای پیشبرد خیر جمعی و متولی امر عمومی (نه ارگان تحمیل علایق و منافع اقلیت‌ها) تبدیل کند، ضروری است:

ج) حجاب در حقوق اساسی ایران

قانون اساسی در رأس هر نظم حقوقی، متضمن مجموعه هنجارهای حقوقی بنیادینی قرار دارد که تعیین‌کننده و مشروعیت‌دهنده حقوقی به نظام سیاسی و تنظیم‌کننده آن (در چارچوب شکل‌گیری، توزیع قدرت و صلاحیت‌های گروه حاکم و حدود و ثغور و نحوه انتقال آن) و تضمین‌کننده حقوق و آزادی‌های شهروندان است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در وضع قوانین و مقررات، شرع را به عنوان یکی از عناصر و شرایط و حدود قاعده‌گذاری در پارلمان و مراجع مقررات‌گذار در نظر گرفته است. بر همین اساس، به منع وضع قوانین و مقررات مغایر شرع تأکید کرده و بر ضمانت اجرای نقض و رد چنین قوانین و مقرراتی تصریح نموده است. با وجود این، قانون‌گذار اساسی صریحاً به مسأله حجاب ورود نکرده است.

در اینجا تعهد و الزام سلبی در وضع قاعده مغایر با شرع، محل تصریح قانون‌گذار اساسی بوده است و نه الزام به وضع قانون در الزامات شرعی (با فرض وجوب اصل حجاب و نیز اتفاق نظر بر جزییات و شمول و کیفیت آن). در چنین شرایطی، ورود قانون‌گذار عادی و رویکرد ایجابی نسبت به وضع قاعده در انطباق با حکم شرعی فراتر از الزام سلبی قانون‌گذار اساسی (عدم مغایرت با شرع) بوده است. به عبارت دیگر و به رغم اینکه مطابق با اصل ۷۱ قانون اساسی مجلس می‌تواند در همه امور قانون وضع نماید؛ اختیار و صلاحیت عام مجلس در قانون‌گذاری، حقی است که استفاده از آن تنها در پرتو اصول قانون‌گذاری (مبتنی بر پذیرش مردمی، ضرورت، تناسب قاعده با ضرورت، تحلیل اقتصادی-بیلان هزینه و فایده وضع قاعده-ملاحظات فنی و تخصصی) توجیه‌پذیر است؛ شرایطی که در وضع قانون حجاب اجباری محل توجه و رعایت قرار نگرفته است.

در واقع، قانون‌گذاری و جرم‌انگاری در مسأله حجاب را نمی‌توان مبتنی بر یک الزام و تکلیف حقوقی برای پارلمان در نظر گرفت. این در حالی است که شورای عالی انقلاب فرهنگی که فاقد مشروعیت در زمینه قانون‌گذاری است، در فرض پذیرش لازم‌الاجرا بودن تصمیماتش، تنها به عنوان یک مرجع مقررات‌گذار (مقررات مادون قانون پارلمان) بوده و طبیعتاً نمی‌تواند برای مجلس تکلیف تعیین نماید؛ امری که به طریق اولی نسبت به شورای فرهنگ عمومی (زیر مجموعه شورای عالی انقلاب فرهنگی) نیز جاری و ساری است.

بنابراین اگرچه سال‌ها است که با عنایت به چالش‌های متعدد در حوزه‌های سیاسی، حقوقی، اقتصادی، اجتماعی فرهنگی، نیاز به اصلاحات بنیادین قانون اساسی وجود دارد؛ ولی به نظر می‌رسد که در خصوص مسأله حجاب، نیاز به اصلاحاتی در قانون اساسی نیست، زیرا تنها با اراده سیاسی حاکمیت در همگامی با خواست متعارف و اصلاح قوانین و مقررات عادی موضوع قابل حل به نظر می‌رسد.

د) حجاب و حقوق کیفری

از حیث حقوق کیفری، جرم‌انگاری فعل یا ترک فعل مبتنی بر تأمین و حفظ نظم عمومی و ناشی از ضرورت‌های حیات جمعی در یک جامعه است. پس قانون‌گذار به نمایندگی از جامعه، بر هم خوردن نظم آن را از طریق تعیین مجازات برای اعمال و رفتار و گفتار مغایر این نظم، محدود می‌نماید. نظم عمومی خود مفهومی شناور در زمان و مکان بوده و از یک دوره تاریخی به دوره تاریخی دیگر و از یک جامعه به جامعه دیگر می‌تواند متغیر باشد. اصولاً منبع و منشاء تعیین باید و نیاید‌های حاکم یا حقوق جزا، ارزش‌های رایج (مورد پذیرش اکثریت جامعه) است؛ ارزش‌هایی که ممکن است در گذر زمان دستخوش تغییر گردند. اتفاقاً در مورد حجاب این ارزش‌ها آن اندازه تغییر کرده‌اند که خروج آن را از حقوق کیفری الزامی می‌کند. پژوهش‌های رسمی و مورد پذیرش جامعه علمی کشور این ادعا را تأیید می‌کند. وضعیتی که با حتی ۲۰ سال پیش هم تفاوت دارد چه رسد به ۴۰ سال پیش که اولین قانون مربوط به حجاب تصویب شد.

از نظر سیاست کیفری، جرم‌انگاری با رویکرد حداقلی و براساس ضرورت فقط باید نسبت به افعال و ترک افعالی باشد که عدم رعایت آنها، بر هم زننده نظم عمومی جامعه می‌شود. به عبارت دیگر، همه آنچه که اخلاقاً (اخلاق عرفی و یا اخلاق دینی) ممکن است قابل سرزنش و یا از نظر فقهی حرام باشد را نه باید و نه می‌توان مورد جرم‌انگاری قرار داد. نمونه آن غیبت یا دروغ‌گویی است که گناه کبیره است، ولی دروغ بجز یک استثنا در حقوق کیفری جرم‌انگاری نشده است.

ه) مسأله حجاب و حقوق بشر

اگرچه بنیان حقوق و مقررات زندگی ما مبتنی بر الزامات درونی و نیازها و فرهنگ و خواست مردم ایران است ولی همواره باید نگاه جهانی را هم در نظر داشت. چون ما در جهانی زندگی می‌کنیم که روز به روز به هم پیوسته تر شده و تعاملات انسانی و انتقال ارزش‌ها و وابستگی‌های متقابل بیش‌تر می‌شود. از این رو اقدامات جزایی ما نیز نمی‌تواند مغایرت شدید با بیانیه حق بشر داشته باشد همچنان که ما نیز از همین زاویه به نقد اقدامات قضایی کشورهای دیگر می‌پردازیم. البته اصول حقوق بشر نیز غیر مقید نیست و هر کدام به مواردی از جمله نظم عمومی و رفاه همگانی و مقتضیات صحیح اخلاقی و نیز حقوق و آزادی‌های دیگران مقید است و این موارد هم در کشورهای گوناگون تفاوت‌هایی دارند. ولی اجمالاً از منظر حقوق بشری و با استفاده از حق آزادی عقیده و آزادی ابراز آن که در مواد ۱۸ و ۱۹ اعلامیه به آن تصریح شده است، می‌توان آزادی نسبی و عرفی پوشش را بر حسب شرایط جوامع گوناگون از آنها نتیجه گرفت. همین طور با استناد به کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان (مصوب ۱۹۷۹) می‌توان اجبار نامتعارف پوشش خاص برای زنان را نوعی تبعیض جنسیتی تلقی نمود.

صرف نظر از آنچه گفته شد؛ در منطق حقوق بشر، مبتنی بر حقوق طبیعی و کرامت انسانی، اصل بر حقوق و آزادی‌ها بوده و پیش‌بینی هرگونه محدودیت‌های حقوقی و آزادی‌ها امری استثنایی است و باید براساس، ضرورت‌های حیات جمعی، به نحو مضیق و جزیی و مصرح در قانونی که به نحو دموکراتیک (یعنی با پشتیبانی اکثریت شهروندان و رعایت حقوق اقلیت) توسط پارلمان منتخب واقعی مردم باشد؛ این در حالی است که چنین شرایطی در خصوص وضع قانون حجاب اجباری در ایران دیده نمی‌شود.

بر اساس موارد کلی بالا و دیگر اصول حقوقی، ماده قانونی حجاب و عملکرد رسمی در این زمینه واجد نقدهایی جدی است که حتماً باید مورد توجه سیاست‌گذار قرار گیرد.

(۱) ماده قانونی الزام به حجاب، با شرایط کنونی جامعه ایران سازگار نیست. زیرا عدم رعایت متعارف آن با ارزش‌ها و فرهنگ و سبک زندگی جامعه چنان تعارضی ندارد که بتوان آن را در ذیل عناوین کیفری قرار داد. چون در صورت جرم‌انگاری، منطقاً صدها هزار بلکه میلیون‌ها زن را مشمول خود می‌کند و چندین برابر این تعداد هم مخالف این جرم‌انگاری هستند. حکومت‌ها به عنوان نماینده مردم نمی‌توانند ارزش یا «باید و نباید» خاصی را فراتر از این خواست عمومی و به نام خود و یا به نام بخشی از جامعه بر همه جامعه تحمیل کنند.

(۲) در خصوص الزامات شرعی و این عقیده که نظام اسلامی نمی‌تواند نسبت به این امر بی‌طرف باشد؛ از حیث نظری و عملی و تجربی تحقق این هدف با چالش‌های جدی مواجه شده است. و می‌توان گفت که الزامی کردن آن از سوی حکومت‌ها غیر ممکن تلقی می‌شود، چنانکه در میان کشورهای اسلامی نیز بجز ایران و افغانستان کشور دیگری چنین رفتاری را مجرمانه معرفی نکرده است. این نقد از حیث اصول قانونگذاری حقوقی تلقی نشود، باز الزامی کردن حجاب را، مستلزم وجود زمینه ای می‌داند که عملی نیست.

(۳) مطابق قانون موجود حدود و ثغور حجاب شرعی، پوشاندن تمام بدن به استثنای صورت و دست‌ها برای زنان است؛ ولی در عمل و رویه موجود پوشش بسیاری از زنان و دختران که مغایر با این چارچوب بوده از سوی حکومت تحمل می‌شده است. این نادیده گرفتن، به نوعی به مثابه منتفی شدن حقوقی الزام به رعایت مفهوم و حدود حجاب شرعی و در مقابل پذیرش حجاب عرفی است؛ امری که خود با چالش‌های زیادی به ویژه در تشخیص کفایت یا عدم کفایت آن از سوی مأموران مربوطه مواجه می‌گردد، رخداد بازداشت و جان باختن خانم مهسا امینی و نحوه برخورد مأموران با این رخداد، خود نمونه‌ای از عوارض سلطه این سلیقه‌ها است.

بنابراین، فعلاً مسأله جامعه الزام زنان به رعایت حجاب شرعی نیست که قانون آن متروک و سالبه به انتفای موضوع شده و حکومت هم عملاً و نظراً این را پذیرفته است. اکنون بحث در باره اندازه خروج از این حدود است که طبعاً امری شرعی محسوب نمی‌شود بلکه موضوعی مرتبط با نظم اجتماعی است و این حدود از خلال گفتگوی آزاد میان شهروندان به دست می‌آید.

(۴) از نکات مهم در اجرای قانون حجاب انجام اقدامات فراقانونی و خلاف است. در واقع از آنجا که اصل این قانون قابلیت اجرایی ندارد در نتیجه برای مقابله با زنان فاقد این پوشش به استفاده از ابزارهای دیگر ورود کرده‌اند. از جمله اینکه، وسیله نقلیه و یا محل عدم رعایت حجاب به عنوان بخشی از عنصر مادی ارتکاب جرم ارزیابی شده است، به طور مشخص دو مصداقی که اخیراً محل توجه بوده و با اعتراضات و انتقادات جدی مواجه بوده، توقیف وسیله نقلیه و پلمب اماکن کسب است. در توجیه این امر وسیله نقلیه را وسیله وقوع جرم و پاساژ یا رستوران و مانند اینها را محل وقوع جرم تلقی نموده و براساس ماده ۲۳ قانون مجازات، توقیف یا پلمب را به عنوان مجازات تکمیلی در نظر گرفته‌اند؛ این در حالی است که هیچ یک از این دو مورد با اصول حقوق کیفری و آیین دادرسی سازگار نبوده و خلاف قانون به نظر می‌رسند. اگر در جرایمی مانند قاچاق و یا حمل مواد مخدر، می‌توان خودرو را به عنوان آلت جرم دانست، و یا در جرم قمار، آلات قمار را به عنوان وسیله ارتکاب جرم و یا کلیشه جعل اسکناس را به عنوان وسیله و آلت جرم توقیف نمود؛ و یا در جرایمی مانند مرکز فساد و فحشا، تعطیلی محل می‌تواند موضوعیت داشته و قابل پلمب کردن باشد؛ در جرم بی‌حجابی، خودرو یا محل وقوع جرم، نقشی در وقوع آن نداشته و مقید به آن نیست.

بنابراین، چنین توقیفی غیر قانونی است. چرا که در غیر این صورت، با چنین استدلالاتی، واگن‌های مترو و قطار و یا اتوبوس‌ها و تاکسی‌ها و همچنین برخی اماکن (مثلاً دانشگاه‌ها) و فروشگاه‌های دولتی را نیز باید تعطیل کرد!

(۵) وضع قوانینی که با طبیعت و حیات فردی و جمعی انسانی و به ویژه با تغییرات و تحولات ارزش‌های اجتماعی، اقتضائات روز و در مجموع، با اراده مردم، سازگار و هماهنگ نباشد؛ دچار نقض و نسخ ضمنی (یا اصطلاحاً نسخ اجتماعی) می‌شود؛ اتفاقی که در گذشته در موارد متعددی مانند قانون ماهواره رخ داده است.

(۶) روشن نبودن نهادها و مراجع سیاست‌گذاری، قاعده‌گذاری، اداره و مأموران ذیربط و ضابطین صالح به نظارت و کنترل و تعقیب این جرم؛ موجب توالی فاسد بسیار در انسجام و وحدت رویه و عمل و ورود افراد غیر صالح به این مسأله و آثار سوء بسیار شده است.

به عنوان مثال، در چارچوب استفاده از ظرفیت اصل امر به معروف و نهی از منکر، شاهد تعرض به افراد و در موارد متعدد وقوع جرم (ضرب و جرح و حتی قتل در دو طرف آمر و ناهی و یا مخاطب آن) بوده‌ایم. در مواردی امام جمعه شهر (بدون داشتن صلاحیت رسمی و قانونی) با تصمیم شخصی مبادرت به تعطیل نمودن محل کسب نموده است.

(۷) متأسفانه در اتفاقات اخیر، برخی از قضات با استنباط نادرست از اختیارات و به کارگیری عناوین دیگری از جرایم، عمل بی‌حجابی را با ضمانت‌های اجرایی شدیدتر مواجه نموده‌اند. به عنوان مثال در مواجهه با برداشتن حجاب از سوی برخی هنرمندان مشهور، عناوینی مانند جریحه‌دار نمودن عفت عمومی یا تشویق به فساد و فحشا این افراد را تحت تعقیب قرار داده‌اند. به نظر می‌رسد که در اینجا؛ جرم ارتكابی نه براساس ماهیت آن، بلکه براساس شخصیت مرتکب، محل شناسایی و تعقیب قرار گرفته است. امری که غیر قانونی بوده و شائبه سیاسی بودن آن را تقویت می‌نماید.

(۸) با توجه به بحث‌های در جریان و لایحه‌ای که طی روزهای اخیر به مجلس ارایه شده است؛ به نظر می‌رسد؛ بخشی از حاکمیت تلاشی را در جهت جرم‌زدایی از عدم رعایت حجاب اسلامی و تخلف‌انگاری آن با ضمانت‌های اجرایی نوعاً مالی و برخی محرومیت‌های اجتماعی آغاز نموده؛ که البته از سوی دو گروه موافق و مخالف حجاب اجباری مورد نقد قرار گرفته است. موافقان حجاب اجباری به دلیل زدودن رنگ جرم از آن و ضعیف بودن

مجازات‌ها و در نقطه مقابل مخالفان که همچون گذشته اجباری بودن و مجازات‌های مالی و محرومیت‌های اجتماعی را صحیح نمی‌دانند.

سوّم) مساله حجاب در چشم انداز جامعه شناختی

از منظر جامعه‌شناختی حجاب را ذیل دو عنوان کلی، نادیده‌انگاری مسأله زنان و نقض شدن قرارداد اجتماعی اولیه میان مردم و دولت می‌توان تحلیل کرد.

الف) به طور کلی ابعاد موضوع زنان در چند دهه گذشته از وجوه گوناگون نادیده انگاشته شده است. به تعبیر دیگر جایگاه و حقوق آنان به نحو شایسته رعایت نشده است و شاید بهتر است بگوییم تعارضاتی جدی در دل این سیاست‌ها نهفته است.

در این چند دهه از یک سو شاهد رشد روزافزون حضور دختران در آموزش عمومی و دانشگاهی هستیم و حتی در حوزه‌های هنری و ورزشی پیشرفت‌های چشمگیری داشته‌اند، ولی در مجموع احساس می‌کنند که از نظر ساختار رسمی غریب و در بهترین حالت ابزاری برای اثبات ادعاهای رسمی محسوب می‌شوند و در نتیجه به طور جدی اهمیتی به حل مسایل تبعیض‌آمیز و احقاق حقوق آنان دیده نمی‌شود. تقریباً قریب به اتفاق لوایحی که برای بهبود وضع زنان در دستور کار نهادها قرار می‌گیرد با تغییر محتوایی مواجه می‌شود و با طولانی شدن زمان به نتیجه مطلوب نمی‌رسد. با آنکه زنان سلامتی اخلاقی و مالی بیش‌تر و خلاقیت‌هایی در مواضع مدیریتی داشته‌اند، تاکنون به جز مقاطع اندکی و به طور موقتی و محدود نتوانسته‌اند در جامعه و سیاست به جایگاهی که شایسته هستند برسند و عجیب اینکه آنان نه فقط به دلیل جنسیت بلکه به علت پوشش نیز همیشه در حاشیه بوده و مورد تبعیض قرار گرفته‌اند. هنوز مطالبات اولیه زنان در حقوق خانواده از جمله طلاق، حق حضانت، حق خروج از کشور، حق آموزش و کار، مسأله مهم خشونت خانوادگی، مسایل قضایی و انواع مشکلات دیگر حل نشده است. حتی دستگاه‌های حاکمیتی در زمینه پژوهش در باره مسایل زنان هم به طور نسبی اکراه دارند و تا حد ممکن مانع آن می‌شوند؛ به نحوی که اخیراً مرکز مطالعات زنان یکی از دانشگاه‌های معتبر کشور را منحل کردند. از طرف دیگر، نشست‌ها و جلسه‌های فراوانی برای کنترل رفتاری زنان برگزار شده است و می‌شود که در آنها فهرست طولانی از برنامه‌هایی را برای پوشش آنان از رنگ و مد گرفته تا جزییات دیگر مطرح کرده‌اند، این موضوع حتی تورم مقررات و دستورالعمل‌ها را در پی داشته است، اگرچه در موضوع حل مسایل بنیادی زنان انجام همه موارد ضروری به آینده نامعلوم ارجاع می‌شود.

در حقیقت پیشرفتی که زنان پس از انقلاب و در دوران اصلاحات در برخی از حوزه‌ها به خصوص در امر آموزش و مشارکت‌های اجتماعی داشته‌اند، با رویکردها و رویه‌های اداری و قانونی محدودکننده رسمی، عملاً به رسمیت شناخته نشده و بی‌نتیجه مانده است. شاید بتوان گفت، زن در نگاه حاکمیتی همان جنس دوم محسوب می‌شود. اما این جنس دوم، برخلاف گذشته در برخی از موارد اول شده است و احساس اینکه به صورت جنس دوم با او برخورد می‌شود، بیش از گذشته او را عذاب می‌دهد. این دوم بودن در الزامات مربوط به پوشش بیش‌تر از سایر امور خود را نشان می‌دهد.

ب) از حیث قرارداد اجتماعی شکل گرفته پس از انقلاب، براساس اعلان رهبران انقلاب، قرار نبود حجاب شرعی زنان امری اجباری و قانونی باشد؛ به علاوه، براساس متن قانون اساسی، اصل سوم دولت را موظف به «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی براساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی» می‌کند و معمولاً طرفداران مداخله حکومت در الزام به رعایت حجاب به این اصل استناد می‌کنند. در اینکه امر پوشش شرعی زنان بتواند مصداق مظاهر و فساد باشد جای بحث جدی است و پیش‌تر از جنبه شرعی و حقوقی تناقضات آن مطرح شد. اما از منظر قرارداد اجتماعی، اصل سوم بخشی از یک قرارداد اجتماعی بود که در ابتدای انقلاب حدود و ثغور و کیفیت روابط دولت و جامعه را مشخص کرد و مورد پذیرش اکثریت مردم بود. آن قرارداد اجزای دیگری هم داشت که اهم آن حاکمیت قانون و برابری حقوقی شهروندان، عدالت اجتماعی و آزادی و کرامت انسان، رشد معنویت و اخلاق و برخورداری از حق مشارکت در تعیین سرنوشت و اولویت منافع عمومی بر منافع و امتیازات گروه‌های خاص برخوردار از قدرت بود. اینها اهداف عمده‌ای بود که وظایف دولت را مشخص می‌کرد. در آن زمان اکثریت مردم به تحقق این اصول باور داشتند و چشم‌انداز پیش روی خود و فرزندان شان را امیدوارکننده می‌دیدند.

با وجود اختلاف نظرهای شدیدی که از همان ابتدا در باره حجاب پیش آمد ولی پذیرش حجاب به عنوان ضابطه قانونی و رعایت آن توسط اکثریتی از بانوان در ذیل آن قرارداد اجتماعی قابل فهم است، اما امروز که اکثریت قابل ملاحظه‌ای در جامعه از سویی آن اهداف را تحقق نیافته می‌بیند و دولت را وسیله‌ای کارآمد برای تحقق آن اهداف نمی‌داند، و از سوی دیگر در معرض تغییر نگرشی و ارزشی پر دامنه‌ای قرار گرفته است، این قسمت از آن قرارداد اجتماعی و یا استمرار آن با پرسش‌های جدیدی رو به رو شده است، لذا بخش قابل توجهی از زنان و نیز مردان، به تحمیل حجاب اجباری اعتراض می‌کنند، و موافق جرم‌انگاری آن نیستند و آن را منحصر به حوزه اخلاقیات می‌دانند.

براساس پیمایش‌ها و مطالعات اجتماعی متعدد، امروز اکثریت مردم:

وضع اقتصادی و معیشت خود و خانواده را، در دوره‌ای طولانی، نسبت به گذشته بدتر ارزیابی می‌کنند؛ چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای در حوزه اشتغال، تشکیل خانواده و برخورداری از لوازم زندگی توام با کرامت پیش روی خود و فرزندان‌شان نمی‌بینند؛ نظام قضایی موجود را قادر به احقاق حقوق مردمان عادی نمی‌دانند؛ آینده زندگی خود و فرزندان شان را قابل پیش‌بینی نمی‌دانند؛

وضع محیط زیست و پایداری عرصه‌های زندگی شهری و روستایی را در حال افول ارزیابی می‌کنند؛ مسیر طی شده دولت و مسیر آینده آن را با کرامت و عدالت و آزادی منطبق نمی‌بینند.

شواهد عینی هم حاکی از آن است که مسیر طی شده در یک دهه گذشته، همراه با کاهش سطح زندگی و رفاه مادی اکثریت خانوارها بوده و ابعاد فقر و به حاشیه رانده شدن بخش‌های بزرگی از مردم گسترش یافته است. دسترسی به منابع و امکانات در حوزه‌های مختلف آموزش، بهداشت و سلامت و

امنیت روانی به شدت نابرابر شده است.

آن قرارداد اجتماعی‌ای که در ابتدای انقلاب چشم‌انداز را امیدوارکننده می‌ساخت و پذیرش اراده و قانون حکومت را ممکن می‌کرد، امروز در ذهن و باور اکثریتی از جامعه، دیگر موجودیتی ندارد. مسأله این نیست که کشور به دستاوردهایی در حوزه اقتصادی و صنعت و گسترش زیربناها نرسیده است، مسأله این است که این برخورداری‌ها در مقایسه با گذشته و روندی که انتظارش می‌رفت؛ و به خصوص در مقایسه با جهان و جوامع پیرامونمان جلوه‌ای ندارد؛ و مهم‌تر اینکه برخورداری از مواهب پیشرفت و افزایش ثروت مادی بسیار غیر عادلانه توزیع شده است و طرفه آنکه کم و بیش در همه گروه‌های اجتماعی، از بالاترین و برخوردارترین اقشار اجتماعی تا پایین‌ترین سطوح، اکثریت‌هایی احساس تبعیض و نارضایتی می‌کنند.

به عبارت دیگر، از آن مجموعه وظایفی که در اصل سوم قانون اساسی براساس اهداف مندرج در اصل دوم برای دولت در نظر گرفته شده، گویی دولت امروز خود را فقط موظف به بخش محدودی که به حوزه فرهنگ و سبک زندگی مردم مربوط است می‌داند و آن را از طریق دستگاه‌های تبلیغاتی و هم‌چنین نهادهای قانون‌گذاری و انتظامی خود تحمیل می‌کند.

سیاسی شدن حجاب به میزان زیادی محصول از اعتبار افتادن آن قرارداد اجتماعی است که اکثر اجزایش تعطیل شده و در چارچوب سیاست‌های جاری، چشم‌اندازی برای تحقق آنها، یعنی تحقق عدالت اجتماعی، کرامت انسانی و مشارکت شهروندان در تعیین سرنوشت خود، متصور نیست.

از این رو، ایران امروز نیازمند یک قرارداد اجتماعی است که روابط دولت و جامعه را براساس رضایت متقابل دولت و جامعه و برابری حقوقی شهروندان و ترسیم چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای از آینده تنظیم کند. مضمون اصلی چنین قراردادی نفی نابرابری‌ها و تبعیض‌های موجود جنسیتی در کنار انواع تبعیض‌های طبقاتی، عقیدتی و فکری، قومیتی و... در عرصه‌های مختلف و از میان بردن دسترسی‌های ترجیحی برای اقشار خاص و فساد اقتصادی و اداری ملازم با آن است.

چهارم) مسأله حجاب و تجربه زیسته زنان

هماهنگی و همراهی شهروندان با حکومت قطعاً از مطالبات و ایده‌آل هر نظام سیاسی به خصوص جمهوری است، لیکن این انتظار زمانی محقق می‌شود که حکومت نیز به مطالبات شهروندان خود توجه نموده و در صدد بر آورده کردن آن تلاش نماید. از همان ابتدای پیروزی انقلاب در کنار برخی رخدادهای مهم به سود حضور اجتماعی زنان برخی از حقوق مدنی آنان نیز به چالش کشیده شد.

این اتفاق عمدتاً ناشی از دو عامل بود؛ از یک سو واکنش نسبت به سیاست‌های رژیم گذشته در باره زنان بود که در قالب ترویج فساد تحلیل می‌شد و از سوی دیگر وجود گرایش عمیق مردسالارانه بود که در بطن جامعه وجود داشت و خود را زیر عامل اول پنهان می‌کرد. از این رو از همان ماه‌های نخست پس از انقلاب بازگشتی آشکار از حقوق زنان را شاهد هستیم، از جمله آنکه حکم و پایه قضایی زنان قاضی به حکم‌های اداری در کارگزینی‌ها تبدیل شد که اکنون دو باره در حال تجدید نظر هستند یا به خدمات زنان در ارکان ارتش و حتی در کادر اداری پایان داده شد، سپس مسأله حقوق خانواده و طلاق و حضانت و... به عنوان امری خلاف مقررات اسلام، ابتدا ملغی گردید و در سال‌های بعد با شیوه‌های گوناگون در مسیر تغییر قرار گرفت.

اقدام بعدی تغییر سیاست در باره حجاب بود که متفاوت از مواضع اعلام شده و وعده‌های پیشین بود و جامعه را با چالشی جدی مواجه کرد. در ادامه همین وضع با رویکردی غیر واقع‌گرا نسبت به حقوق زنان قوانین مدنی و جزایی تصویب شد که عمدتاً موجب نارضایتی و احساس تبعیض میان زنان گردید. موضوعاتی از قبیل دیه، قصاص قاتل زنان در صورت پرداخت مابه‌التفاوت دیه به قاتل، سن مسئولیت کیفری دختران، از این جمله هستند.

علی‌رغم انجام بعضی اصلاحات قانونی در برخی ادوار قانون‌گذاری مجلس شورای اسلامی در حوزه حقوق زنان که از جمله مهم‌ترین آن در باب ارث زنان از قیمت «کل ماترک زوج» نه صرفاً از اعیانی است، اما همچنان «تبعیضات قانونی» که خود نوعی از خشونت علیه زنان شناخته می‌شود، تا کنون ادامه داشته است و برشمردن آن مجال دیگری می‌طلبد.

این وضعیت با تغییرات نسلی و ارزشی و نگرشی در جامعه و ارتقای جایگاه و نقش حقیقی زنان در حوزه‌های مختلف موجب پیدایش و رشد شکاف میان وضعیت واقعی زنان با جایگاه حقوقی آنان شده است که چون از روش‌های گفتگو و انتخابات راه بجایی نبرده‌اند، بعضاً مسیرهای دیگر از جمله نافرمانی مدنی را پیش پای خود گشوده‌اند.

بنابر این، به موازاتی که مسأله زنان در جامعه برجسته و مهم می‌شد به طور طبیعی در حکومت و دولت هم بازتاب خود را می‌یافت چنانچه به همین سبب همه روسای جمهور فارغ از گرایش‌های سیاسی متوجه اهمیت موضوع زنان و مشکلاتی که با آن درگیر هستند شده بودند و در نتیجه در چند دهه اخیر کوشیدند که با ایجاد ساختارهای اداری در سطوح بالای دولت، امور زنان از جمله حقوق و شرایط اجتماعی آنان و نیز محدودیت‌های سبک پوشش را به طور نسبی و حد اقلی بهبود بخشند، ولی انجام همین کارها نیز معمولاً ساده نبود و در بسیاری از موارد به بن‌بست می‌رسید. از جمله انتخاب وزیر زن در دولت دهم که گام مثبتی بود با مخالفت‌های پنهان مواجه شده و در نیمه راه متوقف ماند و تکرار نشد.

این نوع مخالفت‌ها در ادواری که نیروهای نوگرا و اصلاح طلب در مصدر امور قرار گرفتند افزایش می‌یافت. در این زمینه می‌توان به تجربه زیسته مدیریت موضوع پوشش زنان در دولت یازدهم اشاره کرد؛ که مجموعه‌ای از فعالیت‌ها در قالب مأموریت «گسترش فرهنگ عفاف و حجاب» بود و بر ضرورت تغییر رویکرد نهادهای فرهنگی و انتظامی از «باید» به «باور» و از «تبلیغ» به «تعمیق» و از «ظاهر» به «معنا» و از «فعالیت محوری» به «اثربخشی» تأکید داشت. هم‌چنین تلاش شد تا با بازبینی و اصلاح مصوبه سال ۱۳۸۴ شورای عالی انقلاب فرهنگی متناسب با مقتضیات زمانی گامی در جهت تغییر رویکرد امنیتی و سیاسی به رویکرد اجتماعی و فرهنگی برداشته شود که متأسفانه به نتیجه نرسید و نشان داد اهمیت و ضرورت این مهم در آن زمان چنان که باید و شاید، درک نشده است.

در نهایت همه این برنامه‌ها و کوشش‌ها به علت تناقضات موجود در بطن سیاست‌های بالادستی با واقعیات اجتماعی بی‌حاصل می‌ماند و گمان می‌شد که مشکل از سیاست‌های دولت‌های اصلاح‌گرا است در حالی که اکنون نیز در یکدستی حاکمیت و برخورداری از اراده واحد سیاسی و امکانات کامل حاکمیتی وضعیت حجاب در جامعه تغییری نیافته و مخالفت با حجاب اجباری در سطح جامعه افزایش یافته است.

پنجم) نتیجه‌گیری

با ملاحظه آنچه در زمینه‌ها و حوزه‌های مختلف گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که جامعه ایران با تغییراتی که در آن رخ داده، در موضوع زنان و به تبع آن مسأله حجاب نیازمند اتخاذ رویکردها و سیاست‌های جدیدی است. مهمترین دلایل و گزاره‌های در ضرورت اصلاح رویکرد ها از این قرار است:

۱) حکومت در تصدی‌گری هدایت امر حجاب، قدرت بی‌انتها ندارد که بتواند هر چه را بخواهد در این زمینه انجام دهد. باید از میان گزینه‌های پیش رو یکی را انتخاب کند که کمترین هزینه و بیش‌ترین منافع را داشته باشد. اصرار بر یک سیاست ناموفق نتیجه عکس می‌دهد، همچنان که تا کنون داده است.

۲) در گذشته و به صورت مکرر در اسناد و سیاست‌های رسمی دو مقوله «حجاب» و «عفاف» در کنار یکدیگر و مرتبط با هم به کار برده شده است، اگر چه رابطه میان این دو هیچگاه یک به یک نبوده است، ولی به دلایل گوناگون و با گذشت زمان این رابطه تضعیف شده است و نمی‌توان از منظر حمایت از عفاف به رد قاطع پوشش‌های متفاوت رسید، لذا باید در این رابطه بازنگری کرد.

۳) یکی از دغدغه‌های رسمی تضعیف ارزش‌های اسلامی و اخلاقی است. نفس وجود دغدغه مجوزی برای اجرای هر سیاستی نیست. سیاست‌ها باید کارآمد و موثر باشند. یکی از سیاست‌های شکست خورده، تعریف جایگاه و حد هدایت‌گری برای نهادهای دولتی و وظیفه آنها برای ترویج ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی و انقلاب در میان مردم است. گسترش ارزش‌ها و فرهنگ در درجه اول برعهده نهادهای مدنی و شخصیت‌ها مقبول جامعه است، نه دارندگان مشاغل و مسئولیت‌های حکومتی، مسأله حجاب نیز از این قاعده مستثنی نیست. فرهنگ‌سازی دولتی و حاکمیتی امری شکست خورده است. چه شاهی بهتر از تجربه ایران. بدتر اینکه حاکمیت حتی اگر فرهنگ‌سازی را نیز به تبلیغات محیطی و سطحی تقلیل می‌دهد حجاب شرعی با توسل به قانون اجراپذیر نمی‌شود.

۴) مضمون شرعی حجاب را نباید در قالب قانون محدود کرد و حل مشکلات به وجود آمده هم فقط با الزام و اصلاح قانون ممکن نیست، لازم است فهم حکومت و رویکرد آن به مسأله حجاب و سطح دغدغه طرفداران آن تغییر کند. در زمان پهلوی دوم الزام قانونی به نداشتن حجاب وجود نداشت، ولی رویکرد حکومت بی‌طرف نبود و زنان محبّه را به رسمیت نمی‌شناخت، اتفاقاً همین مسأله موجب افزایش شکاف دولت-ملت در بخش‌های سنتی جامعه شد و به تقویت حجاب انجامید. اکنون هم حتی اگر مسأله در سطح قانون حل شود در سطح سیاست و جامعه این تقابل ادامه می‌یابد، لذا مآجرا حل نخواهد شد و دیر یا زود از جای دیگری سر بر خواهد آورد.

۵) براساس مبانی جامعه‌شناختی، فلسفه حقوق، و تجربه‌های سیاست‌گذاری و مدیریت کارآیی قانون جزا نیز در شکل دادن به رفتار شهروندان محدودیت‌های خاص خود را دارد و چه بسا استفاده نامناسب از این ابزار، موجب تضعیف قانون و بی‌اثر شدن آن شود. قانون جزا باید معطوف به موضوعاتی باشد که خلاف نظم اجتماعی است و این امری سیال است و فقط تعداد اندکی حاضر می‌شوند که آن را نقض کنند. در نتیجه، نمی‌توان جرمی را تعریف کرد که رفتار میلیون‌ها نفر مشمول آن شود. حجاب شرعی در حال حاضر و یا حتی مدت‌هاست که مشمول این قاعده شده است.

۶) هر سیاست و قانونی که تصویب شود باید عملاً و دقیقاً بر اساس قانون و حاکمیت آن اعمال شود. اقدامات فراقانونی در مواجهه با مسأله بی‌حجابی، پیش از آنکه زنان را از این رفتار منع کند، موجب بی‌اعتباری مفهوم تبعیت از قانون و سپس نقض بیش‌تر قانون می‌شود و از قضا به بی‌حجابی و جاهت بیش‌تری می‌دهد، امری که عدم امکان دفاع حقوقی را از گشت ارشاد امروز به خوبی نشان می‌دهد.

۷) یکی از دغدغه‌های رسمی این است که اگر در برابر حجاب سر یا بی‌حجابی متعارف کوتاه بیایند یک منکر و ناهنجاری ادامه خواهد یافت و به این موضوع ختم نمی‌شود. این دغدغه را نمی‌توان نادیده گرفت، اما راه‌حل آن اصرار بر حجاب اجباری نیست، چون تاکنون این نحوه مواجهه اجباری پاسخ نداده است. اتفاقاً ایستادگی در برابر خواسته‌ای متعارف، موجب می‌شود که طرف مقابل فراتر از آن را نشانه رود. راه‌حل گفتگوی عمومی است که مرزها و خطوط قرمز عرفی و اجتماعی را همین نوع گفت و گوه‌ای آزاد و تعاملات متعارف اجتماعی مردم تعیین کنند، نه اعمال حکومت بدون توجه به افکار عمومی. این شیوه عقلانی و موثر در امر حکومت‌داری است. در همین زمینه می‌توان به فعالان مدنی و سیاسی نیز توصیه کرد که هم از اصول پیش گفته حمایت کنند و هم نسبت به تندرستی‌های احتمالی در موضوع پوشش حساس باشند و به نسبت لازم در برابر آن واکنش نشان دهند.

۸) یکی از آثار مهم تحولات اخیر جامعه که احتمالاً از چشم ساختارهای رسمی حاکمیت پنهان مانده است، مسأله همراهی بسیاری از خانواده‌های مذهبی است و افراد محبّه با جرم‌زدایی از مسأله عدم رعایت حجاب و نیز همزیستی شهروندان پایبند به حجاب با کسانی که ملتزم به آن نیستند. در واقع آنان حق انتخاب نوع پوشش را برای دیگران هم محترم می‌شمارند، و با حمایت از حق معترضان به جامعه اعلام می‌کنند که این تحمیل‌ها جنبه سیاسی دارد و نه مبنای دینی.

۹) مشکل اصلی در مسأله حجاب این است که این امر برای حکومت تبدیل به امر هویتی و نمادین شده است، در حالی که نزد بسیاری از شهروندان و جامعه لزوماً چنین نیست. عدم رعایت حجاب برای بسیاری از زنان یک سبک زندگی است و چه بسا بسیاری از آنان باورمند به اسلام و بجاآورنده عبادات و مناسک اسلامی نیز باشند. پس در این چارچوب که یک طرف مآجرا آن را هویتی و سیاسی کند، مسأله به تقابل خواهد رسید و این نه به نفع جامعه است و نه به نفع حکومت و مردم.

۱۰) همان طور که در سخنان رهبران انقلاب و مسئولان عالی‌رتبه در این چهل و چهار سال بارها گفته شده است، معیار اصلی برای بقای حکومت رأی و خواست مردم است، و حکومتی که بخواهد مستظهر به مردم باشد، نمی‌تواند بدون توجه به رأی و نظر مردم قانون‌گذاری کند. در خصوص اینکه گرایش افکار عمومی نسبت به الزام قانونی حجاب چیست، شواهد فراوانی وجود دارد. با وجود این اگر تصمیم‌گیرندگان اصلی در باره آن تردید دارند، می‌توان با انجام پیمایش‌های معتبر آن را دریافت و با رجوع به اطلاعات و دیدگاه‌های کارشناسانه در خصوص اصلاح قانون و تغییر رویه‌ها و رویکردها نسبت به مسایل زنان و سایر مسایل و مشکلات جامعه اقدام به موقع به عمل آورد. در غیر این صورت پایه‌های مردمی حکومت روز به روز فرسوده‌تر می‌شود و شکاف مردم و حاکمیت به نقطه‌های بحرانی می‌رسد که هزینه‌هایش برای جامعه ایران قابل پیش‌بینی نیست. در عین حال، در موضوعات دیگری که شناخت گرایش افکار عمومی و اجماع کارشناسی با چنین روش‌هایی ممکن نباشد یا شکاف اجتماعی در باره آنها زیاد باشد، توسل به رفراندوم‌های معتبر برای دریافت نظر اکثریت مردم و عمل براساس آن، رویه خردمندانه و متعارفی است که در قانون اساسی هم پیش‌بینی شده و هر حکومتی که بنیادهای مردم‌سالارانه و مصالح بلندمدت جامعه و حکومت برایش اهمیت داشته باشد، گریزی جز توسل به آن به هنگام ضرورت ندارد.

بنابراین، راهکار پیشنهادی ما به همه نیروها و جریان‌ها اعم از حکومت یا منتقدان آن در وهله اول درک اصل تحولات جدید جامعه و ابعاد آن است و در وهله بعد بازنگری در سیاست‌ها و راهبردهای ناموفق در حوزه‌ی حجاب و اصلاح آنها بر پایه آن فلسفه حقوقی است که منجر به وفاق اجتماعی و منع مواجهه گروه‌های گوناگون با یکدیگر شود. ما می‌توانیم با فهم درست مبانی دینی و رعایت لوازم جمهوریت و التزام به حقوق و اخلاق و عرف اجتماعی، در کنار یکدیگر به صورت صلح‌آمیز زندگی کنیم. کافی است که تفاوت‌ها و حقوق اساسی یکدیگر را به رسمیت بشناسیم.